

## فیل شناسی در تاریکی

یک روزی بود و یک روزگاری. چند نفر هندی از هندوستان با یک فیل سفر می کردند و در کشورهایی که مردم فیل ندیده بودند آن را به نمایش گذاشته بودند و پولی می گرفتند و زندگی خودشان را می گذراندند.

یک شب هندی ها با فیل خود وارد شهری شدند و در خانه ای منزل کردند. کسانی که در راه فیل را دیده بودند و احوال فیل داران را شنیده بودند به مردم خبر دادند که هندی ها با فیل خود وارد شده اند و در فلان خانه منزل کرده اند و قرار است فیل را به نمایش بگذارند.

بیشتر مردم با خود فکر کردند که: «خوب، وقتی فیل را به نمایش گذاشتند می رویم و فیل هندی را تماشا می کنیم.» ولی بعضی هم بودند که خیلی کم حوصله بودند و عجله داشتند که زودتر از دیگران فیل را ببینند و بعد به هرجا که می روند افتخار کنند لیه: «بله، ما زودتر از همه مردم فیل را دیدیم، فیل چنین است و چنان است» و با این کار، بزرگی و بزرگواری خودشان را به دیگران ثابت کنند. این اشخاص همینکه وارد شدن فیل را شنیدند بر در خانه هندی ها جمع شدند و گفتند: «ما همین امشب می خواهیم فیل را ببینیم.»

فیل داران گفتند: «ما تازه رسیده ایم و خسته ایم و هنوز نمایش فیل را افتتاح نکرده ایم. بهتر است فردا روز بیانید.»

آدمهای بی صبر گفتند: «نه، ما تا فیل را نبینیم از اینجا نمی رویم. ما فیل دوست و هنر دوست هستیم، باید همین امشب فیل را تماشا کنیم.»

فیلداران گفتند: «آخر نمی شود، فیلدانی چرا غ ندارد.»

آدمهای بی صبر گفتند: «مانعی ندارد، ما همینطور در تاریکی فیل را تماشا می کنیم، ما اگر امشب فیل را نبینیم خوابمان نمی برد، ما باید پیش از همه مردم فیل را بشناسیم.»

فیلداران گفتند: «بسیار خوب حالا که اینطور عجله دارید قیمت بلیط در شب اول گرانتر است و دو برابر قیمت روزهای دیگر است.»

گفتند: «بashed، ما سه برابر می‌پردازیم.»

فیلداران گفتند: «وقت تماشا هم یک دقیقه بیشتر نیست.»

گفتند: «بashed، همان یک دقیقه را عشق است، اگر ما را کنک هم بزنند قبول داریم، ما فیل می‌خواهیم، یا مرگ یا فیل!»

ناچار فیلداران پولها را گرفتند و فیل‌شناسان بی‌صبر را به طویله راهنمایی کردند. همه رفته که فیل را تماشا کنند ولی یکی از تماشاچی‌ها همان‌جا ایستاد و به فیل‌دانی وارد نشد.

فیلداران گفتند: «تو چرا نمی‌روی؟»

گفت: «من در کتاب خواندم که فیل یک حیوان بزرگ است، دلم هم می‌خواهد پیش از دیگران فیل را بینیم ولی چشمم در تاریکی نمی‌بیند، عوضش خواهش می‌کنم شما که بهتر از همه فیل را می‌شناسید، یک دقیقه معلم من باشید

و خودتان بگویید که فیل چگونه حیوانی است! »

یکی از فیل‌داران گفت: «بارک الله، معلوم می‌شود که تو آدم چیز فهمی هستی، راه چیز فهمیدن هم همین است که اول آدم از کسانی که بیشتر می‌دانند پرسد و کتاب بخواند و هر چه را دیگران دانسته‌اند و فهمیده‌اند یاد بگیرد بعد بیشتر تجربه کند و بیشتر بفهمد.»

بعد فیلبان شرح داد و گفت: «فیل حیوانی است مانند اسب و شترولی از آنها بزرگتر و سنگین وزن‌تر، فرق فیل هم با اسب و شتر این است که فیل گردن ندارد و سرش به تنش چسبیده است دهانش هم زیر صورتش قرار دارد و چون گردن ندارد که دراز کند و به زمین برساند و علف بخورد در عوض خرطوم دارد. خرطوم مانند یک لوله چرمی دراز است و به جای بینی فیل است، فیل با خرطوم خود آب بر می‌دارد و با آن علف را به دهان خود نزدیک می‌کند. فیل دوتا دندان دراز هم دارد که گاهی به یک گز هم می‌رسد و آن را عاج فیل می‌گویند و قیمت آن مساوی با قیمت خود فیل است. فیل خیلی زورمند است و برای سواری خیلی خوب است. برپشت فیل تخت می‌بندند و چند نفر روی آن سوار می‌شوند. فیل بیشتر در کشورهای گرمسیر...»

در این حرفها بودند که یک دقیقه وقت تمام شد و تماشاییان از فیلدانی بیرون آمدند.

آدمهای بی‌صبر رقته بودند به اتفاقی که فیل در آن بود وارد شده بودند و چون تاریک بود کورمال کورمال به فیل نزدیک شده بودند و فیل را پیدا کرده بودند، با دست زدن به اندام فیل افتخار تماشای فیل را پیدا کرده بودند و چون شکل فیل را ندیده بودند هر کدام فیل را طوری دیگر شناخته بودند.

یکی خرطوم فیل را پیدا کرده بود، یکی دندان فیل را، یکی پهلوی فیل را و یکی پای فیل را و یکی دم فیل را دست زده بود و وقتی از فیلخانه بیرون آمدند همه خوشحال بودند.

از آنجا با هم می‌رفتند تا سر کوچه‌ای رسیدند که جمعی از مردم از یک مجلس عروسی بیرون آمده بودند، هر یکی آشنایان خود را پیدا کردند و شروع کردند که افتخارات خود را به رخ دیگران بکشند و از معلومات خود در فیل‌شناسی حرف بزنند.

«بله، هندی‌ها فیل آورده‌اند و قرار است چند روز دیگر به نمایش بگذارند  
ولی من همین امشب رفتم فیل را دیدم.»

مردم می‌پرسیدند: «عجب! همین امشب؟ خوب، فیل چه جوری است؟»

آن وقت فیل شناسان هر یکی فیل را همانطور که فهمیده بود تعریف می‌کرد.

کسی که به خرطوم فیل دست زده بود می‌گفت: «راستی که فیل چیز عجیبی است، فیل یک جانور دراز است مثل اژدهائی که به درخت آویزان باشد، کج می‌شود، راست می‌شود، حلقه می‌شود، لوله می‌شود، باز می‌شود و خلاصه خیلی وحشتناک است من همینکه فیل را دیدم ترسیدم و خود را کنار کشیدم.»

کسی که به پاهای فیل دست زده بود می‌گفت: «فیل آنقدرها هم که می‌گویند چیز تحفه‌ای نیست، فیل مثل دوستون است که بالای آن به هم چسبیده باشد. مثل دو تا ستون محکم و سنگین ولی دائم پایه‌اش بالا و پائین می‌رود و اگر پایت زیر ستون برود له می‌شود.»

کسانی که زیرشکم و پشت و پهلوی فیل را دست زده بودند و بیشتر جستجو کرده بودند می‌گفتند: «فیل مثل یک تخت است که چهار پایه دارد و یک سقف خیلی بزرگ. این است که مردم روی فیل سوار می‌شوند.»

و همچنین کسانی که دندان فیل ودم فیل را دست زده بودند چیزهای دیگری می‌گفتند. اینها را می‌گفتند و کسانی که آن شب فیل را ندیده بودند خیلی غصه می‌خوردند که چرا نتوانسته‌اند آنها هم زودتر فیل را ببینند.

مردی که به فیلدانی وارد نشده بود وقتی این حرفها را شنید دیگر نتوانست خودداری کند و گفت: «این حرفها هیچ کدام درست نیست، من فیل را از همه بهتر می‌شناسم.»

مردم گردن کشیدند و پرسیدند: «تو هم فیل را دیده‌ای؟»

گفت: «ندیده‌ام ولی من هم همراه اینها بودم، من در کتاب خوانده بودم که فیل یک حیوان عظیم‌الجثه است ولی شکل آن را ندیده بودم، این بود که وقتی دوستان در تاریکی به سراغ فیل رفته‌اند من از فیل داران تحقیق کردم: فیل چنین است و چنان است. و معلوم می‌شود دوستان من هر کدام قسمی از بدن فیل را شناخته‌اند. فیل شناسان بی‌صبر دیگر حرفی نداشتند و بعد وقتی که فیل را روز بعد به نمایش گذاشتند و همه آن را دیدند فقط کسانی که حرف مرد کتابخوان را شنیده

---

## فیل‌شناسی در تاریکی

---

بودند تعجب نمی‌کردند و کسانی که در قضاوت عجله کرده بودند خودشان هم از حرفهای خودشان خنده‌شان می‌گرفت و می‌فهمیدند که فیل‌شناسی در تاریکی بهتر از این نمی‌شود.